

چرا گفتمانهای ملی افغانی به نتیجه ملی نرسیده اند؟



م. نبی هیگل

قسمت چهارم

سه پرسش کلیدی

اکنون که میدانیم جامعه روشنفکری و جامعه ملی از نظر ذهنی و واقعی در چه حالت قرار دارند و چه بدیل هایی در برابر ما برای انتخاب باز اند ، با سه سوال کلیدی روبرو هستیم.

1 . چگونه میتوانیم اساس و میکانیزم یک گفتمان ملی را ایجاد نماییم؟

2. اهداف دور و نزدیک گفتمان کدامها اند؟

3. کدام شیوه های دست یابی به اهداف دور و نزدیک را میتوان برگزید؟

بحث را به درازا نمیکشانم و بر هریک از این سه پرسش مکث مینمایم و پیشنهادات مقدماتی انجام خواهم داد.

سوال نخست:

گفتمان ملی بر یک اساس باید استوار گردد. زیرا ما باید چیزی برای بحث و توافق داشته باشیم. چگونه این بحث را باید آغاز کرد و ادامه داد؟

طرح یک کود رفتاری میتواند مانند هر منشور و برنامه اساس قرار داده شود. مدعی نیستیم که بصورت حتم طرح بنده در رابطه با آن کود رفتاری پذیرفته شود اما پیشنهاد مینمایم مورد بحث قرار داده شود.

چرا یک کود رفتاری، نه یک منشور و برنامه؟ ما برای دهه ها با مرانامه و منشور و اساسنامه باهم در سازمان ها بر اساس دیدگاههای مختلف متحد گردیدیم و امروز با وصف داشتن صدها سازمان سیاسی و اجتماعی دارای منشور برنامه و اساسنامه، نیازمند اتحاد روشنفکری هستیم. چرا؟

چه چیزهایی ما را به اتحاد در بیش از یکصد سازمان واداشته و چه چیزهایی ما را از اتحاد در یک یا چند سازمان ملی/ سراسری باز داشته اند. این علل را باید یافت هر گاه میخواهیم سنگرهای ملی فکری ایجاد نماییم.

ما اعضای جامعه روشنفکری، بر اساس اندیشه های متفاوت و بر نامه های متفاوت مبتنی برآن دید ها در سازمانها متحد گردیدیم و خود نیروی محرکه جامعه ملی را در سازمانها منقسم ساختیم. اکنون باید آن نیروها را با یک کود رفتاری ملی متحد گردانیم. کودی که جامعه روشنفکری را در گام نخست در خطوط کلی ملی برای کار مشترک ملی بتواند متحد سازد. این چیزی است که باید ایجاد گردد. اما برای این کار به چه نیاز داریم: به یک میکانیزم، زیرا کار ملی در یک جامعه ملیونی رنگارنگ و دارای تفاوتها نیازمند یک میکانیزم است. این میکانیزم اتحاد به دور آن کود رفتاری را باید تامین نماید. به عبارت دیگر رسیدن به تفاهم در مورد یک کود رفتاری ملی انسانی و دموکراتیک که قابل پیمایش باشدیک کار ذهنی و تیوریتیکی است و باید در عمل از راه تشکیل بدیل سیاسی ملی باید تحقق یابد.

میکانیزم راه اندازی گفتمان

بیابید به یک مثال ساده بیانیشیم: ما همه به حیث فرد یا سازمان به مردم، میهن دوستی، و وحدت ملی خود را متعهد میدانیم و در برنامه های سیاسی ما نیز تعهد خود را بر آنها ابراز داشته ایم، اما، چرا این تعهدات وجود خارجی نیافته اند؟ ادعای

سازمانها برای ملی بودن آنها باید بر علاوه ریتوریک سیاسی و متون - سازمانی در واقعیت‌های زندگی روانه دیده شوند. وفاداری به منافع گروهی (چه فکری و انتیکی) بیانگر ملی بودن نیستند. تعهدات کتبی در این رابطه شرط ضروری اند اما بسنده نیستند و این حقیقت را تجربه دهه های گذشته ثابت کرده است.

سوال مهم در این رابطه این است که چه چیزی یک شی را ملی میسازد؟ و این تنها صفت ملی نیست بلکه مظاهر حقیقی و مادی آن نیز بصورت پیگیر و مستدام باید حضور داشته باشند. بنابراین لازم است فکر واحد ملی را از راه تجسم آن در یک یا دو سازمان ملی تحقق بخشیم. به عبارت دیگر ملی بودن مشخصات و علایم ملی دارد نه گروهی، در حالیکه گروه میتواند از منافع گروهی حمایت نماید مانند گروههای منافع، احزاب اقلیتها.

چگونه میتوان این میکانیزم را ایجاد نمود:

1. یک طرح کود رفتاری تهیه و در یک مدت معین مورد بحث قرار داده میشود.
2. نام واحد برای سازمان یا بدیل سیاسی تعیین میگردد. پیشنهاد من این است تا گفتمان یک سازمان سراسری را زیر نام (مجمع فعالان مدنی افغانستان) را بر اساس یک کود رفتاری که در حقیقت یک دید واحد ملی نیز باشد، بوجود آورد. این اسم حساسیت برانگیز نیست.
3. طرح کود رفتاری میان جامعه روشنفکری توزیع میگردد.
4. شخصیتها و سازمانها:

 - طرح را کتبی مورد بحث و توافق قرار داده و سازمان یا انجمن/ حلقه خود را به نام از قبل تعیین شده (به گونه مثال مجمع فعالان مدنی افغانستان) ایجاد، و
 - کود رفتاری را اساس اندیشه و کار خود قرار میدهند.
 - سازمان خود را در یک دیتا بیس ایجاد شده ثبت مینمایند

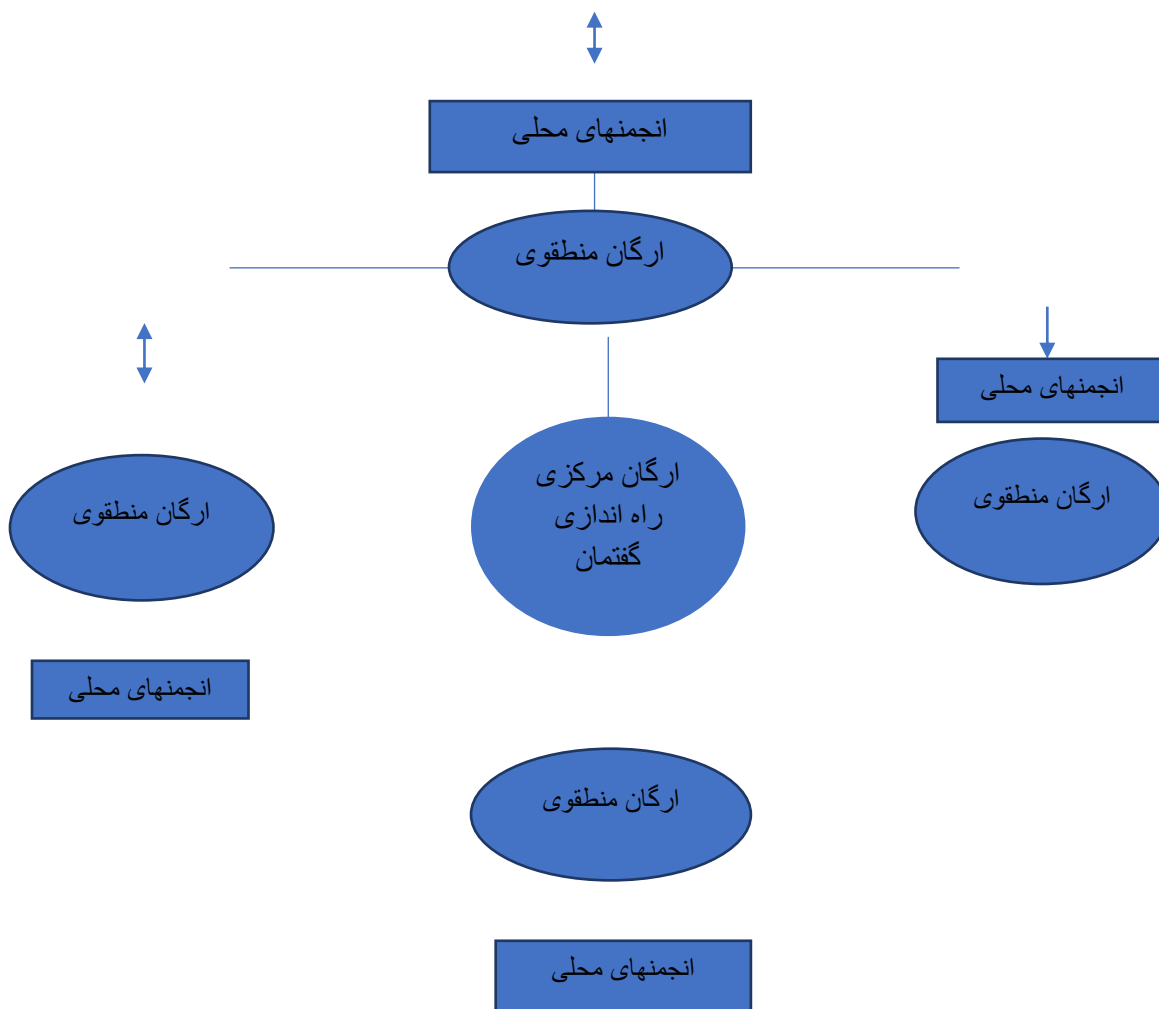
5. یک دیتا بیس برای گفتمان ایجاد گردد.

بنابراین پیشنهاد بنده به سازماندهندگان گفتمان این است:

گفتمان یک پروسه است و هر پروسه باید به یک محصول منتج گردد. این محصول میتواند (صفر) باشد یا چیزی در سمت راست و چپ یا دو انتهای آن خط باشد.

بر اساس این میکانیزم انجمن ها و حوزه ها گفتمان را بر کود رفتاری انجام میدهند و بر اساس آن حلقه فعالین را در محلات مربوطه بوجود میآورند. سازماندهندگان گفتمان بصورت منطقی ایجاد و فعالیت میکنند و پیشنهادات حلقات/ انجمنهای محلی و تهداد

آنان را در یک دیتابیس ثبت مینمایند. این مراکز منطقی با ارگان مرکزی راه اندازی گفتمان در رابطه همیشگی قرار دارند. شکل آتی این ساختار را تمثیل مینماید.



سوال کلیدی دوم:

اهداف دور و نزدیک گفتمان کدامها اند؟

راه اندازی یک گفتمان ملی هدف اولی است که باید هدفمند باشد. هدف گفتمان میان جامعه روشنفکری این است که: جامعه روشنفکری نیروهای خود را از نظر فکری و فیزیکی بر اساس دید واحد ملی متحد سازد تا برای تحقق اهداف مشترک ملی بصورت متحدانه کار نمایند. این یک شرط ضروری است برای نجات کشور از بحران کنونی اما بسنده نیست. هدف دومی: گفتمان نه تنها باید نیروهای خود را بسیج نماید بلکه نیروهای مردمی را نیز به دور آن کود رفتاری متحد و بسیج نماید. این نیز یک شرط ضروری است زیرا جامعه روشنفکری باید از اعتماد و حمایت جامعه ملی برخوردار باشد.

وقتی این اهداف برآورده گردیدند این پرسش پیشمیآید که گام بعدی جامعه روشنفکری و جامعه ملی کدام است؟

بر اساس میکانیزم پروسه گفتمان به شکل نیروها به دور کود رفتاری آغاز نموده و از همان مجاری نیز گفتمان را به پیش برده اند. بنابراین ایجاد بدیل سیاسی در برابر جامعه روشنفکری قرار میگیرد. با ایجاد بدیل های سیاسی- یکی یا دو بدیل- جامعه روشنفکری برای نمایندگی از جامعه ملی آماده میشود و میتواند با هر جانی که لازم آید گفتگو نماید و در قدرت سهم گردد

با چنین میکانیزم پروسه گفتمان سه هدف را دنبال و تحقق میبخشد:

- گفتمان روشنفکری در جامعه روشنفکری
- توافق بر یک کود رفتاری بحیث دید واحد ملی
- ایجاد واحدهای گفتمان و بدیل سیاسی در جامعه روشنفکری و در جامعه ملی.

اهمیت کلیدی بدیل سیاسی

فقدان بدیل سیاسی در جامعه ملی و روشنفکری یکی از عوامل جدی بدبختی های ما را میسازد، زیرا در فقدان چنین بدیل است که دیگران برای ما رهبر، مدیر و رئیس جمهور میگذارند و هر زمانی که خواستند آنها را بر کنار میسازند.

به باور بنده، بحیث شاگرد علوم سیاسی تنها از طریق ایجاد بدیل سیاسی ما میتوانیم بنیادها و نهادهای استقلال سیاسی و اقتصادی را بوجود آوریم. بنابراین استقلال سیاسی و اقتصادی ما نیز به داشتن چنین بدیل های ملی بستگی دارند.

این بدیلها در حقیقت سنگرهای ملی دفاع از حقوق و آزادیهای مردم و ممثل اراده ان اند.

نتیجه گیری

بنابراین سازمان دهندگان گفتمان باید:

1. بر یک دید واحد ملی بصورت یک کود رفتاری انسانی بحیث مواد اصلی گفتمان به توافق برسند.

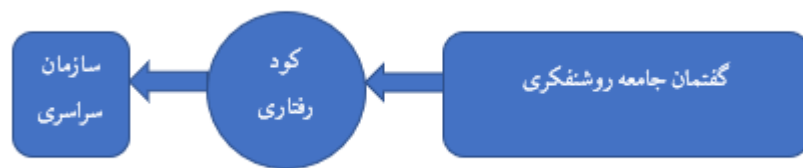
این کود رفتاری باید مشخصه های آتی را دارا باشد :

- ملی، دموکراتیک، انسانی، معقول و قابل پیمایش باشد و
- بحیث توافقنامه مورد قبول جوانب قرار گیرد. درست مانند آنچه هر عضو سازمان یا جبهه در فورم عضویت به رعایت آن خود را مکلف میداند.
- این کود رفتاری باید بتواند برای رفتار فرد و سازمانها اساس اندیشه و عمل قرار داده شود.

۲. ایجاد بدیل سیاسی معقول و متمایز را بحیث هدف استراتژیک گفتمان ملی تعیین نمایند. ضرور نیست بر ایجاد تنها یک بدیل سیاسی توافق گردد. اما ایجاد واحدهای محلی زیر نام واحد برای پیبرد گفتمان ملی و ایجاد بدیل سیاسی سرتاسری دارای اهمیت کلیدی میباشد.

۳. کار مردمی را به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی را به کار مردمی مبدل سازد.

۴. گفتمان باید بر اساس دید واحد به تشکیل واحدهای محلی بحیث تحقق توافقات انجام شده بر محور کود رفتاری بیانجامد. و در وقت مناسب از ترکیب آن واحدها، شورای سراسری را ایجاد نماید. شکل کنونی میکانیزم را ترسیم مینماید.



سوال کلیدی سومی

پرسش بعدی در برابر گفتمان ملی این است که:

کدام شیوه های دست یابی به اهداف دور و نزدیک را میتوان برگزید؟

سه شیوه مبارزه را میتوان نام برد:

1. مبارزه عاری از خشونت.

تجارب جهانی و تحقیقات علمی نشان داده اند که مبارزه عاری از خشونت در شرایط نابرابری قدرت موثریت چندان ندارد. وقتی در جامعه افغانی سازمانها و نهادهای ملی وجود میداشتند میتوانند نابرابری قدرت را جبران نمایند و از راه تحریمها زمامداران را وادار به اطاعت نمایند. عنصر حمایت خارجی نیز با این فقدان بدیل سیاسی در جامعه افغانی روبرو است، درست مانند اینکه مردم از در ماندگی با کفش کهنه میسازند. گفتمان میتواند این بدیل را بوجود آورد و باید چنین کند.

2. مبارزه مسلحانه.

تاریخ دهه های گذشته نشان دادند که جنگ راه حل نیست. اما چرا راه حل نیست؟ جنگ میتواند گاهی راه حل باشد. کشورها استقلال سیاسی خود را از راه جنگ به دست آورده اند. آیا جنگ علیه اتحاد شوروی از نظر تعداد زیاد افغانان راه حل نبود؟ جنگ در شرایط معین میتواند راه حل باشد. اما ما در شرایط کنونی در آن شرایط قرار

نداریم. اما ممکن است به آن وادار گردیم. هرچند غرب علاقمند مداخله نظامی نیست اما میتواند در شرایط معیین بر طالبان فشار نظامی وارد نماید.

3. مبارزه مختلط.

از مبارزه مختلط منظور شیوه های مبارزه عاری از خشونت و شیوه های خشن در صورت تحمیل و اجبار، است. این شیوه عبارت از واکنش طبعی جامعه انسانی است. کنش و واکنش یک مثال ساده روزانه آن است.

بنابر آن کار برای توانمندی جامعه برای مقاومت و مبارزه ضروری است. اقدام اولی در این جهت ایجاد سنگرهای ملی بر اساس یک کد رفتاری است و گام دوم تبدیل آن به سخنگو و مدافع منافع عامه مردم و منافع ملی است، تا جامعه جهانی بخصوص در شرایط شناسایی دیفکتو امارت، آن را بحیث نماینده جامعه ملی بشناسد.

پایان سخن



گفتمان یعنی چه، اشکال و سطوح گفتمان، اهداف و شرایط ضروری و بسنده موفقیت گفتمان در محراق توجه این نگارش قرار دارند. گفتمان محصول خصیصه مهم انسان بحیث حیوان ناطق، حیوان سیاسی و اجتماعی پنداشته میشود.

نخست با گفتمان یا دیسکورس آشنا میشویم و پس از آن بر انواع و سطوح گفتمان مکث میشود. قسمت بعدی بحث را گفتمان افغانی تشکیل میدهد که هر جانبی با بیانهای متفاوت از آن سخن میگویند.

نمونه هایی از گفتمانهای سیاسی فراوانی را در تاریخ معاصر میتوان نامبرد مانند گفتمان مصالحه ملی، گفتمان لویه جرگه ها، گفتمان به اصطلاح بین الافغانی، گفتمان دوحه، گفتمان هایی در سطوح سازمانی برای تشکیل ائتلافها مانند گفتمانهایی که برای بیست سال جسته و گریخته برای احیای احزاب منشعب شده یا تشکیل احزاب ملی صورت گرفته اند. این گفتمانها نتوانسته اند ملی شوند. در این مقاله سعی میشود نه تنها به این سوال که (چرا گفتمانهای ملی افغانی به نتیجه ملی نرسیده اند؟) پاسخ دریافت گردد بلکه سعی میشود علل عدم دستیابی به آن نیز ردیابی گردند.

تحقیق علمی در این مورد از یکسو به علت عدم دسترسی به مواد مربوط به دیسکورسها دشوار است و از سوی دیگر قسمت اعظم موانع در فرهنگ غیر رسمی افراد و سازمانها نهفته اند. مثالهای عملی تجربی نویسنده این حقیقت را نشان میدهند.

گفتمان یا دیسکورس (discourse)

این بحث نه تنها ما را با دیسکورس و یک نوع برداشت از آن آشنا میسازد بلکه توجه ما را به نکات عمده قابل توجه در یک دیسکورس جلب مینماید که بصورت معمول برای درک دیسکورس یا گفتمان به آنها توجه میشود.

وبیستر آنلاین دیسکورس را چنین معنا میکند:

1. تبادل افکار بصورت شفاهی، بخصوص محاوره

2. الف: بیان رسمی و منظم و معمولاً مفصل فکر در مورد یک موضوع.

ب: سخن یا نگارش مرتبط (مانند محاوره یا داستان)

پ: یک واحد زبانشناسی مانند محاوره یا داستان بزرگتر از یک جمله.

3. شیوه ای از دانش، افکار یا تجربه منسجم ریشه دار در زبان و زمینه های کانکریت آن مانند تاریخ یا نهادها.

4. عقلانیت

5. آگاهی اجتماعی

محاوره، مباحثه، گفتگو معادل های متداول و گفتمان معادل جدید کلمه دیسکورس اند.

تعدادی از دانشمندان هر گفتمان را سیاسی میدانند و بر سخنان ارسطو استدلال را بنا میکنند که انسان از یکسو حیوان سیاسی است زیرا میخواهد در پولیس زندگی نماید و ناطق هم هست. چرا انسان میخواهد در پولیس Polis زندگی نماید و به دیسکورس بپردازد؟ انسانها اهدافی دارند که چنین میکنند.

وقتی جرگه های سنتی محلی و (لویه) جرگه های ملی در تاریخ کشور ما فرا خوانده میشدند بر تصامیم محلی در مورد حل مناقشات محلی یا مسایل ملی بحث میکردند.

تفاوت نظر و اختلافات فکری یا نارضایتی های آشکار یا مستور پدیده های طبیعی هر حرکت جمعی اند و به همین دلیل بر اکثریت تاکید صورت گرفته و هنوز نیز بران تاکید می‌گردد.

جرگه ها نیز هدف گفتمان بر یک یا چند موضوع را داشتند و دارند و هدف از آن توافق بر یک راه حل بود که می‌توانست مصالحه باشد یا جنگ.

هم در کار مقدماتی برای تدویر جرگه به گفتمان نیاز بود و هم در جریان تدویر و هم پس از تصمیم گیری جرگه ها. به این معنا که گفتمان خصیصه نسان است. هر جا دوتن انسان یا بیشتر حضور دارند، گفتمان در آن میان حضور دارد. اما گفتمان دوتن یا دو یا بیشتر جناحان که بر این یا آن موضوع بحث و گفتگو مینمایند در چه هدف بنیادی دارد؟ هدف آنان هژمونی است یا توافق بر همکاری و همزیستی؟

گفتمان برای آغاز شدن به خود یعنی به گفتمان نیاز دارد و برای رسیدن به یک تفاهم باید ادامه یابد. بسیاری از گفتمانها پس از آغاز بیدرنگ پایان میابند یا آغاز نمی‌گردند. بنابراین باید دریابیم چرا گفتمان آغاز نمی‌گردد و یا چرا ادامه نمیاید و یا به توافق نمی‌رسد و یا به بن بست میرسد. بر این سوالها بعداً مکتب خواهیم کرد. اکنون به تعریف گفتمان از دو دانشمند توجه مینماییم.

لکلاو (Laclau) و، موفی (Mouffe) دیسکورس را چنین تعریف کرده اند:

Discourse is 'the structured totality resulting from this articulatory practice' (Davis Howarth et al., 2000, p.7.

آنان: گفتمان یا مباحثات را عبارت از سیستم های معنادار اعمال میدانند که هویت‌های افراد و اشیا را شکل میدهند. در این سطح ابتدایی انتزاعی مباحثات عبارت از روابط و کارکرد های اجتماعی اند که از نظر ذاتی سیاسی اند (همان اثر، ص. ۴-۳)، که شکلگیری آنها بحیث عمل نهاد سیاسی است که شامل ساختن انتاگونیزم و مرز آفرینی میان حرم- نشینان (Insiders) و حاشیه نشینان (outsiders) اند. بنابراین، آنها همواره اعمال قدرت مینمایند، زیرا به نادیده گیری تعدادی از امکانات و در نتیجه به ایجاد روابط اجتماعی میان اجنتهای مختلف اجتماعی منتهی می‌گردد (ص. ۴).

بر اساس اظهارات دیوید هوارت و دیگران،

تیوری گفتمان شیوه هایی را مورد تحقیق قرار میدهد که واقعیت‌های اجتماعی بیان می‌گردند و گفتمانهایی را که حاوی واقعیت اجتماعی اند به مبارزه می‌طلبد (همان اثر، ص. ۳).

در اینجا میتوان متوجه گردید که مولفان تنها از گفتمان بحیث متن شفاهی یا کتبی و اعمال (practices) یاد مینمایند، در حالیکه از انتاگونیزم و تعیین مرزها یاد مینمایند از ناکرده ها و انتخاب صفری (zero option) یاد نمیکند. در حالیکه ناکرده ها و انتخاب صفری نیز در بحث قدرت نقش کلیدی ایفا مینمایند.

مولفان کتاب سپس از عناصری نام میبرند که گفتمان سیاسی به تحلیل و تحقیق آنان میپردازد.

Discourse theory investigates the ways social practices systematically form identities of subjects and objects by articulating together de a series of contingent signifying elements available in discursive field,(P7).

این عناصر کانتینجنت (contingent) کدام ها اند؟

لکلاو (laclau) و موفی (Muffe) این عناصر را از نظر تعداد پنج میدانند.

این دو تیورین معتقد اند که هر هویت (identity) از طریق نحوه بیان یا نحوه جدید بیان عناصر معنا دار (signifying elements) ظهور مینماید.

۱. نحوه بیان (articulation) عبارت از هر عملی است که میان عناصر رابطه ایجاد مینماید به گونه ای که هویت آنها در نتیجه آن بیان تغییر نماید.

۲. عناصر (elements) عبارت از آن تفاوتها/ اختلافات اند که از نظر محاوره یا گفتمان یا بحث به دلیل اینکه در زمانه های بحران یا بیجایی دارای خصلت سیالیت اند- بیان نشده اند.

۳. موضعگیریها: (moments) موضعگیری های متفاوت و مختلف که در یک گفتمان بیان گردیده اند.

۴. نکات برجسته/ کلیدی: (nodal points) عبارت از روابط همه ی اجزا به یک سیستم معنا دار موضعگیری را گویند. مثال زیژیک (Zizek) مفاهیم دموکراسی، دولت، آزادی در ایدیولوژی کمونیستی (Ibid., p 7-8)، اند.

آنها دیسکورس یا گفتمان را مجموعه یا تمامیت ساختاری ناشی از نحوه بیان، میدانند(ص. ۷).

واضح است که هر نوع دیسکورس سیاسی نیست اما دیسکورسها میتوانند سیاسی باشند. دیسکورس لویه جرگه در مورد موافقتنامه استراتژیک میان امریکا و افغانستان

یک دیسکورس سیاسی بود. دیسکورس شورای عالی مقاومت برای نجات یا دیسکورس شورای هماهنگی (گفتمان ملی افغانستان)، دیسکورسهای سیاسی اند.

در همه ی محاوره ها و نوشته ها شنونده و خواننده به آن کلمات معنا دار و موضعگیریها در دیسکورس توجه مینمایند و بر اساس درک آنها واکنش نشان میدهند.

برخی از باورمندیهای کلیدی این نوع تحلیل گفتمان (Discourse Analysis) عبارت اند از:

• هر شی / پدیده و عمل دارای معنا است. معنای آنها مبتنی بر سیستم هایی از قواعد/ اصول معین تاریخی میباشد. بر اساس لکلاو ، و موفی: این حقیقت که هر پدیده/ یا شی بحیث موضوع گفتمان قرار دارد، با این موضوع رابطه ندارد که آیا جهانی بیرون / فراتر از فکر ما وجود دارد، یا با واقعگرایی و آرمانگرایی رابطه داشته باشد.

مولفان از وقوع زلزله و یا فرود افتادن یک خشت به زمین بحیث مثال یاد میکنند و استدلال مینمایند که این رویداد یک واقعیت است که مستقل از خواست یا اراده ما واقع شده است. اما، این خصوصیت آن ها بحیث موضوع بحث - بحیث یک پدیده طبیعی یا اراده خداوند - به ساحه دیسکورس یا گفتمان تعلق دارد. در صفحه ۳ اثر متذکره از هایدیگر نقل میشود که گفته است:

Human being are "thrown into" an inhabit a world of meaningful discourses and practices, and cannot conceive or think about objects outside it"

بنده در مورد رابطه فکر میکنم هرگاه شرکت کنندگان یک گفتمان یا دیسکورس در مورد یک زلزله یا میتیوری که از کهکشان بسوی زمین فور میاید بحث میکنند، رابطه آنان صراحت دارد، که با جهان بیرونی مستقل از فکر ما رابطه دارد زیرا از آنجا یک میتیور بسوی ما در حرکت است. وقتی گفتمان ملی افغانستان در مورد راه حل سیاسی برای مردم کشور بحث و تبادل نظر مینماید، به آن مردم رابطه دارد. یا وقتی چند نفر در مورد شما خواننده بحیث میکند به یقین هم موضوع بحث و هم بحث به شما رابطه دارد. لکلاو ، و موفی این استدلال را پیش آورده اند که بحث برآن زلزله یا خشت فرو افتاده با جهان بیرون از فکر ما رابطه ندارد.

از نظر مارکس افکار ما ناشی از هستی مادی ما است. اما ما شیطان را ندیده ایم و نه (بلای بد) را، اما تصویر آنها را دیده ایم. در اینجا فکر ما از افکار موجود در مورد شیطان یا بلا شکل گرفته است. بلا یا شیطان در جهان ما هستی واقعی ندارند.

در رابطه با بیان های دیگر باید گفت که بدون شک وی در رابطه با زمان خود سخن گفته باشد. زیرا وقتی

از نخستین تفکرت علمی در مورد کوزموس آغاز کنیم دیسکورس در مورد افتاب یا زمین بحیث محور نظام شمسی از کجا آغاز شد؟ از کتب سماوی یا از گردش روز و شب و ماه و سال؟ و یا قبل از انکشاف زبان، انسانها در کدام دنیای معنا دار دیسکورس پرتاب شده بودند که باید همه چیز را خود تجربه میکردند؟ درست است که این دیسکورس ها انتاگونیزم و تفاوت ها را در خود دارد که ناشی از تعبیر و درک شرکت کنندگان دیسکورس اند. اما هدف آن دیسکورس با این همه تناقضات توافق است یا تناقض یا چیز دیگر؟

و یا آیا ما امروز در مورد سیاره ها و ستارگان فکر نمیکنیم و یا در مورد بهشت و دوزخ نمیاندیشیم. دیسکورس در آنموارد از کجا و چه وقت آغاز گردیدند؟

دیسکورس معنا دار (دوحه) هدف تفاهم و توافق را داشت اما به هژمونی انجامید. اکنون این پرسش ایجاد میگردد که این تغییر را چه عواملی موجب شده اند؟

نکات دیگر قابل بحث نیز وجود دارند که قابل بحث اند اما بیرون از بحث کنونی قرار دارند. باید به یاد داشت که در ادبیات مربوطه از تحلیل گفتمان (Discourse Analysis, DA) و تحلیل نقادانه گفتمان (Critical Discourse Analysis, CDA) سخن گفته میشود. و میان این نباید مغالطه کرد.

Source: David Howarth, Aletta J. Norval and Yannis S.(2000).
Discourse Theory and Political Analysis, Identities, hegemonies and
social change. Oxford Road: Manchester University Press.

پایان قسمت اول

قسمت دوم

انواع و سطوح گفتمان

قسمت اول این مقاله بیشتر به مسایل تیوریتیکی اختصاص یافته بود و قسمت کنونی کمتر از آن دارد، در حالیکه بیشتر با واقعیتهای عینی سروکار دارد.

گفتمان یا دیسکورس از لحاظ سطوح در حالت های افقی و عمودی صورت میگیرند. این سطوح عبارت اند از:

1 سطح فردی: افراد باهم صحبت یا بحث مینمایند. در اینجا وقتی ما متن را بحیث یسکورس بدانیم، میتوانیم دیسکورس را نوعی از مونولوگ نیز بدانیم هرچند خواننده از طریق متن با نویسنده در بحث قرار میگیرد.

2 سطح میسو یا سازمانی: این سطح را میسو مینامند زیرا در میان سطوح سازمانی یا مایکرو، ملی یا ماکرو قرار میگیرد، و از سوی دیگر این سازمانها در وسط میان مردم و حکومتها قرار دارند. سطح سازمانی گفتمانعبارت است از گفتمان درون-سازمانی و میان سازمانها. مانند گفتمان احزاب سیاسی، جبهه ها و...

3 سطح ملی یا ماکرو (macro): گفتمان ملی در این سطح قرار دارد.

4 سطح منطقی: میتواند مناطق جغرافیایی باشند یا حوزه فکری.

5 سطح بین المللی: مانند مباحثات بین المللی سازمان ملل، و سایر سازمانهای بین المللی.

در همه ی این سطوح مساله مهم برای گفتمانها قراردادن موضوعات در اجندای سیاسی است. مثالهای این مورد عبارت اند از جنو ساید، وحشی گریهای امارت.

نیازی به گفتن ندارد که گفتمانها میتوانند از لحاظ محتوا انواع دیگری نیز داشته باشند.

بحث کنونی ما بر گفتمانهای میسو و ماکرو میچرخد. واقعیت امر این است که ما بحیث حیوان ناطق هرروز در حال گفتمان به سر میبریم: در خانواده، در جامعه یا در درون سازمانها، اما افاده (گفتمان ملی) به گونه های مختلف و متفاوت در سالهای اخیر ورد زبان قرار گرفته است.

مذاکرات بین الافغانی نیز یکنوع گفتمان است. اما از نظر تیوری گفتمان، مفهوم متفاوت را بیان مینماید. گفتمان بین افغانها در این افاده بین جوانب مختلف - بخصوص جوانب کلیدی - معنا میدهد. همسایگان افغانستان نیز به گونه ای از گفتمان سخن میگویند و قتی آنان از (یک حکومت فراگیر) سخن میگویند. منظور آنها بیشتر مشارکت عمال آنها در قدرت است تا یک حکومت واقعاً ملی.

اشرف غنی و کرزی نیز با بیانهای متفاوت از گفتمان ملی سخن میگویند، همچنان، احمد مسعود و شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان از بحران. خبرهای تازه تر از گفتمان ملی توسط (شورای هماهنگی گفتمان ملی افغانستان) و گفتمان برای جنبش ملی (طرح آریانفر) میشنویم.

بدون گفتمان ملی یا مباحثات ملی (National Discourse) نمیتوان به توافق معقول دست یافت در حالیکه توافق تحت فشار ممکن است و با رفع فشار رفع میگردد.

تشکیل جبهات به عبارت رابیرت دال (چاره ناچار) اند که ناکامی خود را در فرهنگ سیاسی افغانان ثابت کرده اند. ما جبهات پدر وطن و مادر وطن، جبهات راست و چپ بسیار را تجربه کرده ایم و روشنفکران ما مانند پرندگان بر سر دانه های ریخته شده برای آنان متفرق شده اند و یا نتوانستند در مارکیت سیاسی خود را مطرح سازند.

یکی از خصایص گفتمان ملی این است که میخواهد به تفاهم معقول دست یابد. تفاهم ملی در ذات خود مصالحه معقول است. به همین دلیل باید بروی همه باز باشد. گفتمان کاستی های ذاتی دارد و به همین علت باید هدف اساسی آن ایجاد بدیل باشد که از یک دید ملی به شکل کود رفتاری تابعیت نماید. هیچ فرد و سازمان حق حذف و سلب حق مشارکت دیگری را ندارد مگر اینکه در مخالفت با یک کود رفتاری ملی قرار گیرد.

دیسکورها (گفتمانهای) گذشته میان جوانب مختلف ملی نبودند بلکه (مباحثات میان افغانی) بودند که بحیث جریان فرعی گفتمان ملی میتوانند دیده شوند. این مباحثات نتوانستند به یک گفتمان ملی و به یک بدیل ملی بیانجامند. برای موفقیت هر گفتمان ملی دلایل/ و علل آن ناکامی را باید دریافت.

گفتمان ملی برای تشکیل یک حکومت فراگیر با گفتمان ملی برای ایجاد یک یا دو بدیل سیاسی معقول از هم فرق دارند. زیرا:

بدون ایجاد یک بدیل معقول و متمایز سیاسی ما بیشتر به قربانی یک نبرد مسلحانه شباهت داریم که فقط برای زنده ماندن در میدان جنگ میرزیم.

گفتمان، گفتمان ملی افغانستان، مذاکران بین الافغانی کرزی و دیگران نیز گفتمانهای سیاسی اند.

حال میبینیم چرا گفتمانهای ملی افغانان به هدف نرسیده اند؟

دلایل عمده ناکامی آنها عبارت اند از:

۱. فقدان دید استراتژیک ملی: همه ی گفتمانهای سیاسی به هدف دستیابی به یک استراتژی ملی دراز مدت صورت نگرفته اند. لوی جرگه ها برای حل سیاسی صلح و جنگ تدویر یافته اند، گفتمانهای انتخاباتی برای توزیع مقامهای انتخابی صورت گرفته اند و گفتمان های سیاسی میان ساختارهای سیاسی و مدنی نیز اهداف ملی نداشته اند بلکه برای دستیابی به اهداف کوتاه مدت راه اندازی شده اند و بنابراین نتوانسته اند به هدف استراتژیک ملی دست یابند زیرا چنین هدفی را در برابر خود قرار نداده اند.

در حالیکه گفتمان سیاسی یا بحث و گفتگوی سیاسی از دیر زمان در فرهنگ سیاسی جامعه ما زندگی وقفه ای داشته، بیشتر به حیات مخفی و سری پرداخته است و مردم کمتر از آنها در جریان بوده اند. از ماه ها قبل چهره ها تاریخ زده، نوید میدادند تا باهم متحد گردند در حالیکه همه ی پروسه گفتمان برای اتحاد و همیاری به دسته حرم نشینان (insiders) محدود بود. و شورای عالی نجات با شعار های عوامفربانه در یک منشور تبارز نمود.

گفتمان ملی در شرایط کنونی دارای تعدادی از دشواریها اند. این دشواریها را باید تشخیص داد.

ارزشها و تعهدات دو دسته از حصارهای نامریی اند که ما دور خویش اعمار مینماییم. شکستن و ترمیم آنها نیز مانند اعمار آنها در حیطه اختیار فردی ما قرار دارند. تعهدات وقتی بر ارزشها بنا میابند دوام و شکنندگی آنها به دوام و شکنندگی ارزشها مرتبط میگردد.

مقاومت دوم پس از یکسال گریبان دریدگی و پس از جلسه ویانا به گفتمان روکرد، بدون طرحی برای گفتمان و استراتژی ملی بحیث هدف گفتمان. برای هر دو دسته احراز قدرت از طالبان هدف اساسی را میسازد. مردم سالاری و انتخابات به اصطلاح آزاد و عادلانه میان ناقضان حقوق بشر و غاصبان دارایی های مردم نمیتوانند بحیث استراتژی ملی مورد اعتماد مردم قرار گیرند.

گفتمان ملی افغانستان فقط یک تفاوت بزرگ با شورای عالی مقاومت برای نجات و مقاومت دوم ندارد. دو می و سومی تاریخ زده و بدنام و نخستی ها گمنام و بی نشان اند. هر سه یک مشابهت دیگر نیز دارند: هر سه فاقد استراتژی ملی اند و گفتمان ملی افغانستان و شورای عالی مقاومت میخواهد با آن طرفی وارد مذاکره گردد که:

- فقط با ابر قدرت خواست مذاکره کند تا امتیاز گیری نماید

- با افغانان به مذاکرات بین الافغانی تن نداد، و

- به کشتن برادر مسلمان و هموطن و ویران کردن خانه مشترک برای احراز قدرت سیاسی ادامه داد.

و ثابت کرده که به تعهدات خود هیچگاه پایبند نیست.

چهارمین شباهت بنیادی (گفتمان ملی افغانستان) با آن دو دسته یاد شده این است که آنها همه:

از عدسیه تعصبات فکری و گروهی وارد گفتمان میگردند.

هر سه طرف توانایی استدلال پذیری و دیگر اندیشی را ندارند.

در سرپای تاریخ این نقایص ما را شکننده، ضعیف و وابسته نگه داشته است. هیچ گفتمان ملی در حضور کاستی های هولناک یاد شده ملی نخواهد شد.

وقتی در یک گفتمان بر اهمیت (ستم ملی)، ششم جدی کودتا یا انقلاب، یا بر حقانیت راه کارمل و نجیب و امثال آنها یا بر تمایلات مختلف در خانواده چپ و راست می ایستیم، و یا در برابر پویشنهادات و انتقادات حساسیت نشان می دهیم، گفتمان را به بن بست روبرو می سازیم. خطوط به اصطلاح (قرمز) عبارت از ارزشهای اعتقادی افراد و مجامع اند. اما باید دید کدام یک از این ارزشها کلیدی و در اولویت باید قرار داده شوند: اولویت های سازمانی، ملی یا ایدیولوژیک؟ کدام یکی به هستی، بقا و استقلال ما رابطه تنگاتنگ دارند؟

تجارب مذاکرات اینجانب با تعدادی از اعضای شورای رهبری (گفتمان ملی افغانستان) تاسف بار و نا امید کننده اند. زیرا گفتمان به دلیل تعصب فکری و تفکر گروپی در همان آغاز با بن بست روبرو گردید. گفتمان در گام نخست باید آغاز گردد، و زمانی به بن بست روبرو می گردد که ما در برابر افکار و نکات نظر طرفهای گفتمان به علل حساسیتهای فکری و گروپی واکنش نشان دهیم. این واکنش میتواند مثبت یا منفی باشد و یا یک واکنش صفری. منظور از واکنش صفری تصمیم بر عدم واکنش است. کارو آن را بهتر بیان کرده است:

صد نامه نوشتیم و جوابی ننوشتی

اینهم که جوابی ننوشتی جواب است

در این صورت یا شما یا فکر شما نادیده گرفته میشود.

اکنون میتوان پرسید چرا این همه جوانبی که با طرحهای گفتمان ملی تبارز میکنند، نخست با هم نتوانسته اند وارد گفتمان گردند؟

تعصب فکری و گروپی زمانی مجاز است که به تحدید، سلب یا تهدید حقوق حقه دیگران نیانجامد. در غیر آن در نرم صورت به رویارویی میانجامد.

هیرارشی رویارویی یا مناقشه

هر رویارویی یا تقابل دارای یک سلسله مراتب است که مانند حلقات یک زنجیر بهم رابطه دارند. این حلقات غیر مریی یک زنجیر واحد، در عمل در جریان گفتگو و مباحثه یا دیسکورس بوسیله طرفین بهم وصل میگردند.

این هیرارشی دو خاصیت عمده دارد:

در ارزشهای اعتقادی و منافع ذهنی یا واقعی افراد و سازمانها حضور دارند و بحیث ساختار حمایتی عمل میکنند.

رویارویی‌ها دارای سه مرحله اند:

۱. مرحله غیر مریی یا احساسی: در این مرحله رویارویی مستور و نهفته است و به انگیزه‌ای برای تبارز نیاز دارد.

۲. مرحله رویارویی لفظی: رویارویی به شکل ابراز نظر، عدم توافق و خشونت لفظی تبارز مینماید. میزان حساسیت ما به میزان قوت اعتقاد و باور ما بستگی دارد. بخصوص وقتی ما با یک تهدید به خود یا به ارزشهای خویش روبرو میگردیم. این مرحله به مرحله سوم رویارویی میتواند بیانجامد وقتی شرایط ضروری و بسنده آن حضور داشته باشند.

رویارویی‌ها یا مناقشات لفظی یا دیسکورس تخریشگرانه به رویارویی مستور برای احتراق آکسیجن فراهم مینمایند. و به اصطلاح نقش (پکه) کبابی را ایفا میکنند.

۳. مرحله رویارویی فیزیکی: اساس این نوع رویارویی‌ها، رویارویی‌های ارزشها اند که به شکل رویارویی‌ای لفظی تبارز مینمایند و محترق میگردند. رویارویی فیزیکی اشکال مختلف دارند و از آنجایی که از تصادم ارزشهای اعتقادی بر میخیزند میتوانند به سطوح سازمانی (میسو) و ملی (ماکرو) رشد نمایند. مثالهای این سه مرحله از رویارویی‌ها در مناقشات فردی و خصوصی و در مبارزات سیاسی چپ و راست و در هر نوع دیسکورس و مذاکرات میتوان یافت.

این سه مرحله بصورت توأم نیز به کاربرده میشوند.

سه عنصر را که احتراق را موجب میگردند در انکشاف رویارویی از سطح ابتدایی به سطح خشن رویارویی فیزیکی نیز میتوان یافت: احتراق با حضور سه شرط ضروری و بسنده واقع میگردد:

۱. حضور مواد محترقه/ یا موضوع: شرط ضروری

۲. فلیته آتش زا / آنچه جرقه آتش را موجب میگردد: شرط ضروری

۳. حضور آکسیجن: شرط بسنده (به تفرقه افگنی منابع بیرونی و حمایت از آنان بحیث آکسیجن میتوان اندیشید).

بدون شرط بسنده وقوع احتراق را نباید توقع داشت.

بنابراین هر دیسکورس غیر مسوولانه میتواند تخریشگر و خشونت آفرین باشد.

چرا این ارزشها و منافع ذهنی یا واقعی در مواردی خیلی با سهولت و مکرر و در مواردی دیگر با شدت و حدت یا با تاخیر به رویارویی های فیزیکی میانجامند بحثهای جداگانه اند که برای درک آن از تیوری های علمی مانند تیوری تصادم یا تیوری هژمونی و تیوری های روانشناسی میتوان مدد جست.

بنابراین:

آغاز، انجام و موفقیت هر حرکت فردی یا عامه سیاسی یا غیر سیاسی به شرایط ضروری و بسنده بستگی دارند.

هر گفتمان برای رسیدن به اهداف معین صورت میگیرد و نمیتواند بدون استراتیژی به حل اساسی ستاتیسکو دست یابد.

در برابر هر آن یکی که برای راه اندازی گفتمان ملی کار میکند دو سوال اساسی قرار دارد که باید نخست به آنها پاسخ گوید:

1 چگونه میتوانیم اساس و میکانیزم یک گفتمان ملی را ایجاد نماییم؟

2 اهداف دور و نزدیک گفتمان کدامها اند؟

3 کدام شیوه های دست یابی به اهداف دور و نزدیک را میتوان برگزید؟

بر این سه سوال در قسمت سوم این مقاله مکتب مینماییم.

قسمت سوم

از آشنایی با گفتمان و تیوری گفتمان لاکلاو، و، موفی آغاز نمودیم و با انواع و سطوح گفتمان نیز آشنایی خود را تازه ساختیم. دو بحث انجام شده نشان دادند که گفتمان نیت مذاکره و تفاهم را دارد. این گفتمان در سطوح مختلف انجام میگردد. در سطح روشنفکری باید به یک موضعگیری واحد ملی منتج گردد. واضح است که هدف آن تفاهم بر تشریک مساعی برای انجام یک ماموریت است که بغیر از تشریک مساعی تحقق آن دشوار خواهد بود. این ماموریت عبارت است از حل مسالمت آمیز بحران کنونی در افغانستان.

حکومت بر سر اقتدار نه تنها بخش عمده بحران است بلکه موجد و تشدید کننده بحران نیز است زیرا با سقوط جمهوریت و احراز قدرت سیاسی توسط تحریک طالبان،

سیستم سیاسی، اقتصادی، مالی و بانکی غیر - فعال گردیدند. اینها تنها سیمای بحران را نمیسازند. سلب حقوق حقه بشری و آزادیهای مدنی، نیز شامل آنها اند. اختناق سیاسی، ستم و وخامت اوضاع امنیتی مشخصه های دیگر اوضاع اند.

هواداران گفتمان سیاسی در حقیقت چاره ای بغیر از گفتمان با خود و با حاکمان سیاسی ندارند، زیرا از یکسو اجماع بر آن است که جنگ راه حل نیست و از سوی دیگر ملت از جنگهای چهل ساله برای دیگران و به نیابت دیگران نه تنها خسته اند، بلکه بیش از این نمیخواهند برای تحقق امیال و نیات ساسی دیگران بجنگند. این بیان اوضاع داخلی را در خطوط کلی ترسیم مینماید، در حالیکه متحدان قبلی افغانستان در (جنگ علیه تروریسم) در تعامل نامشروع با آنانی قرار دارند که علیه آنها اعلام جنگ کرده و بیش از ۱۹ سال علیه آنها جنگیدند.

تغییر صفآرایی های سیاسی داخلی و خارجی نه تنها ملت افغان را در یک بن - بست قرار داده است بلکه جامعه جهانی را نیز در چنان یک حالت قرار داده که نمیتواند زمامداران سیاسی کنونی افغانستان را برسمیت بشناسد و نه میتواند آنها را نادیده گیرد. زیرا آنها اکنون نه تنها بصورت دیفکتو حاکمیت سیاسی را در دست دارند، بلکه به یک عنصر مهم در رقابتهای قدرتهای بزرگ جهانی نیز مبدل شده اند. اکنون این سوال مطرح میگردد که آیا غیر از گفتمان روشنفکری و گفتمان با مالکان قدرت سیاسی راه حل دیگری برای بیرون رفتن از بحران کنونی وجود دارد؟

گفتمان یک پروسه است برای توحید نیروها و مساعی مشترک به هدف نجات مردم و میهن از بحران. این مساعی میتواند سه حالت را اختیار نماید:

1 مساعی مشترک برای بیرون رفتن از بحران از طریق مبارزه عاری از خشونت.

2 اعمال فشار بر زمامداران سیاسی از راه شیوه های مختلط عدم خشونت و در صورت لزوم خشونت معقول.

3 مبارزه مسلحانه تا طرف را وادار به مذاکره و مصالحه سازد یا به ترک قدرت وادارد.

در اینجا به دو لحاظ بر مبارزه عدم خشونت مکث مینماییم زیرا از یکسو ذهنیت حاکم بر جامعه نه جنگ را راه حل میدانند و نه مصمم است برای دیگران قربانی دهد.

هواداران گفتمان این مبارزه را باید در شرایط نابرابری قدرت به پیروزی رسانند. برخورد های متفاوت از مطالعه ادبیات مربوط به مقاومت مدنی یا مبارزه عدم

خشونت بوجود آمده اند. با این بحث توضیح چند اصطلاح مربوط به این نوع مبارزات ضروری اند زیرا ما باید شیوه مبارزه خود را برای تغییر مثبت ستاتیسکو تعیین نماییم. بنابراین نخست به یک تعریف توجه مینماییم و پس از آن میرویم به سراغ این تمایزات.

تعریف مقاومت مدنی

برای جامعه روشنفکری، مردم و میهن ما گفتمان یک امر ضروری است. سخن کنونی ما در مورد مقاومت مدنی (civil resistance) یا مبارزه مسالمت آمیز یا فاقد خشونت است. نخست تعریفی از چینو-ویت (Chenoweth) را روایت میکنیم تا ببینیم مقاومت مدنی را چه تعریف مینماید:

Chenoweth defines civil resistance as “a form of collective action that seeks to affect the political, social, or economic status quo without using violence or the threat of violence against people to do so” (p.1).

وی مقاومت مدنی را (یک نوع عمل دستجمعی برای تاثیر گذاری بر ستاتیسگوی سیاسی، اجتماعی، یا حالت موجود اقتصادی بدون توسل به خشونت یا تهدید به خشونت) تعریف مینماید.

این تعریف شرایط این نوع مبارزه را تعیین مینماید: ۱. هدف متأثر ساختن شرایط حاضر را دارد، و ۲. فاقد خشونت یا تهدید به خشونت است. بر اساس این تعریف مقاومت مدنی این است که شما - که نشسته اید راه را مسدود ساخته اید تا بزرگان ستمگر یا نیروهای مسلح عبور نتوانند، فقط مقاومت کنید هرگاه پولیس برای برداشتن شما از سر راه تلاش مینماید. لگد زدن و دندان گرفتن و چک زدن اعمال خشونت است. به عبارت دیگر تعریف صریح و کوتاه مقاومت مدنی عبارت میشود از: مقاومت در برابر خشونت از طریق صبر و تحمل/ بسوز و بساز. اما اگر این مقاومت ملیونی باشد مساله تغییر مینماید.

مردم ما با مبارزه عاری از خشونت گاندی و پاچا خان آشنایی دارند و میتوانند خود پاسخ دهند چرا مبارزه گاندی موفق و از پاچا خان ناموفق بود. این موضوع دوم بحث کنونی ما را میسازد، زیرا ما با یک نیروی متهاجم روبرو هستیم.

نخست اندکی بر کاربرد و غلط فهمی هایی مکتب مینماییم که در رابطه با اصطلاحات وجود دارند. جنی شارپ به این مساله توجه کرده است. این غلط فهمی ها در مورد مقاومت عاری از خشونت (non-violent resistance)، پسیفیزم (pacifism)، و مبارزه پسیف (passive resistance)، وجود دارد.

مهاتما گاندی نخست اصطلاح مقاومت پیسف/ غیر فعال (passive resistance) را برای جنبش های جنوب افریقا به کار برد اما بعدها اصطلاح ساتیاگراها را به کار برد و میان اولی و دومی تمایز قایل گردید. (Sharp Gene, 1959.P.42)

ساتیاگراها (satyagraha) از مقاومت پیسف مانند قطب شمال از جنوب فرق دارد. آخری حیث اسلحه ضعیف پنداشته میشود و استفاده از قوه فیزیکی یا خشونت را به هدف دست یابی به هدف نفی نمینماید، درحالیکه ساتیاگراها استفاده از خشونت را در همه اشکال آن نفی مینماید. اصطلاح ساتیاگراها بوسیله من در افریقای جنوبی برای بیان نیرویی به کار برده شد که هندوها در آنجا برای هشت سال تمام به کار بردند و به این دلیل صورت گرفت تا آن را از جنبشی که در امریکا و در افریقای جنوبی زیر نام مقاومت پیسف در آن زمان جریان داشت. (Ronald Duncan, Part .III, p. 67)، متمایز سازم.

مقاومت یکی از اوصاف مبارزه است، زیرا در هر نوع مبارزه میتوان مقاومت کرد یا نکرد. مبارزان و سرباز مسلح نیز میتوانند مقاومت نمایند یا نه نمایند. مقاومت یعنی ایستادگی، چیزی میان پیشرفت و عقب نشینی.

مذاکره یعنی استدلال و مصالحه برای رسیدن به توافق: استدلال برای قناعت طرف و سازش به هدف دستیابی به توافق قابل قبول.

با ضعیف هیچ کسی حاضر به مذاکره نخواهد شد زیرا واضح است که توانایی تحمیل و اجبار را دارا نیست هرگاه ما شرایط وی را نپذیریم و یا در عادی ترین حالت توافق یا عدم توافق آن طرف تغییری را موجب نمیگردد. مقاومت نیز به امکانات بستگی دارد بخصوص اگر مقاومت زمانگیر باشد. بحث ما تاکنون نشان داد که هر دو، هم مقاومت و هم مذاکره به تنهایی نه در سیاست ملی و نه در سیاست بین المللی کارایی خود را توانسته اند نشان دهند. به همین دلیل همواره همدیگر را یاری رسانده اند.

مشکلی که مذاکره دارد مقاومت میتواند کمتر دارا باشد. مذاکره به تشکیل یک ایلیت زورگو و مسلح میانجامد مانند حکومتهای بن، زیرا گروههای دارای زور همدیگر را به توافق مجبور میسازند و کمزوران بیرون پروسه میمانند. درحالیکه مقاومت پیروزمندانه میتواند با اراده واحد و دید واحد، حکومت مسلکی ماکس ویبر را تشکیل دهد، مشروط بر اینکه از یکه تازی و تعصبات فکری و گروهی اجتناب ورزد. سیاست برای موفقیت خود به صراحت و قاطعیت نیاز دارد.

دلایلی وجود دارند که برخی ها در مورد مبارزه فاقد خشونت یا مقاومت مدنی سخن میگویند. آیا مقاومت مدنی با مبارزه فاقد خشونت یکی است یا از هم متفاوت اند؟ آیا این نوع مقاومت یا مبارزه یگانه راهی است که باید در شرایط کنونی در پیش گرفته شود؟ آیا این نوع مقاومت یا مبارزه میتواند موفق گردد و تحت کدام شرایط؟ و ده ها

سوال دیگر ممکن است در ذهن ما خطور نماید. آنگونه ای که میدانید نیت و اراده گفتمان از جوانب متعدد به نامهای مختلف ابراز میگردد: آقای اشرف عنی از گفتمان ملی سخن میگوید، شورای هماهنگی گفتمان ملی افغانستان نیز، شورای عالی مقاومت برای نجات، نیز گفتمان میخواهد و آقای احمد مسعود نیز. طرح دیگری از جنبش فراگیر میهنی و تیزس دهگانه سخن میگوید. همه ی این جوانب خواهان بحث و مذاکره اند میان خود از یکسو و با تحریک طالبان از سوی دیگر. هدف آنان میتواند یگانه یا مشابه بهم باشند زیرا مذاکرات با تحریک طالبان یا امارت طالبی هدف سهم گیری در قدرت را دنبال میکند. این سوال هر روز مطرح میگردد که آیا این داعیان گفتمان میتوانند یک بدیل سیاسی برای رهبری باشند یا چنان بدیلی را بتوانند ایجاد نمایند.

در دهه های اخیر خشونت بصورت فزاینده در دستور روز قرار گرفته است و میتواند ادعا گردد که به اصطلاح دوران (جنگ سرد) خیلی سردتر از گرمای پس از آن بوده است. بیایید ببینیم این شیوه حل از راه گفتمان چه قرابت و مشابهت هایی با مقاومت یا مبارزه مدنی دارد. اولین تفاوت میان آن دو این است که مذاکرات و مباحثات میتوانند با اعمال زور یا خشونت توأم باشند در حالیکه در مقاومت مدنی یا مبارزه مدنی فشار اعمال میگردد نه زور و نه خشونت. مظاهرات جنبش روشنایی را به یاد آورید: اگر معترضان موانع ایجاد شده بر سر راه خود بسوی ارگ را برمیافکندند یا صف پولیس ضد مقاومت را میشکستند، به اعمال زور میپرداختند. اما در برابر بر داشتن خیمه های (تحصن) چگونه باید مقاومت نشان میدادند؟

اکنون اگر مثال اعتصاب سرتاسری در ایوران لینی را در نظر گیرید یا مسدود ساختن راه کابل مزار را در نظر گیرید به اعمال فشار در ایوران بر مردم و حکومت میرسید. به عبارت دیگر در اعمال زور قوه قهریه عمل مینماید، در حالیکه در اعمال فشار طرف بصورت غیر مستقیم به انجام یک کاری وادار میگردد که در غیر آن انجام نمیداد. مثال اینمورد را در بیست سال حکومتداری بن تجربه کرده اید وقتی راه ها و معبر ها مسدود بودند، مجبور بودید راه دیگری را بییابید.

رالف سمی (Summy Ralph) مینویسد که (سکتور عدم خشونت) همواره بحیث یک بدیل دیده نشده است و علل احتمالی آن را چندگانه میدانند: ۱. نادیده گیری، زیرا عدم خشونت مقاومت پسیف و غیر فعال است و اغلب به معنای فقدان عمل (inaction) است. که به معنای تسلیمی، اجتناب از تصادم یعنی برگرداندن نیمرخ دیگر برای سلی، تعبیر میشود. ۲. دلیل احتمالی دوم بحیث علت این است که به معنای عملکرد از موضع ضعیف پنداشته میشود... ۳. از آنجاییکه که عمل عدم خشونت بصورت کل تا یک حد موثر پنداشته میشود، وقتی ارزشها و منافع حیاتی در خطر قرار ندارند و زمانی که شما با یک طرف معقول و ... روبرو هستید. اما وقتی به یک مرحله جدی (خط قرمز) با یک حریف قدرتمند و فعال میرسید، خشونت بحیث راه اجتناب از شکست مطرح میگردد. (Summy Ralph)

رالف (Ralph) در رابطه با انواع عدم خشونت یک کوادرنانت (ا،ب، پ،ت) را ترسیم مینماید که در چهار ضلع یک علامت حسابی جمع واقع در یک دایره قرار دارند.

(Véronique Dudouet) نامزد دکترا مقاومت فاقد خشونت را در حالت نا برابر (مانند مشت و دروش) بررسی مینماید.

مبارزه عدم خشونت مهاتما گاندی توانست پیروز گردد اما از پاچا خان باید سالهای دیگر نیز ادامه یابد. مبارزه عدم خشونت لوترکینگ به مبارزه خشونت آمیز مبدل شده است و مبارزه نلسن ماندیلا پیروز گردید اما مبارزه عدم خشونت حضرت عیسی مسیح به قتل وی منتج گردید.

این همه تجارب تاریخی و دانستنی های به میراث رسیده نشان میدهد که شرایط ملی و بین المللی موفقیت یا عدم موفقیت مقاومت مدنی را تعیین مینمایند. اما بنده فکر میکنم میان مقاومت مدنی و مبارزه عدم خشونت بهتر است فرق قایل گردیم. فرق اول اینکه مقاومت را به مبارزه تبدیل نماییم زیرا مقاومت پسیف است و مبارزه نشان دهنده فعال بودن ما و ابتکار ما است. تغییر دوم اینکه مبارزه مدنی میتواند خشونت و مبارزه مسلحانه را با در نظر داشت اخلاق جنگ مسلحانه شامل گردد زیرا مبارزه مدنی در یک جهان کاملاً نا برابر و غیر عادلانه صورت میگیرد. بنابراین نگارنده دو اصطلاح مبارزه مدنی و مقاومت مدنی را بر سایر اصطلاحات ترجیح میدهم. زیرا مبارزه جاده یک طرفه نیست و کنش و واکنش را احتوا مینماید و تنها حماقت میتواند در برابر واکنش در حالی بی تفاوت بماند که هدف دستیابی به آن هدف را جدی در سر دارد.

بباید اکنون به ارزیابی وضعیت ناجیان مردم ومیهن پردازیمک

برای ما که اکنون به خوبی دانسته ایم:

- از دهه ها جنگ خسته و بیاریم،

- دهه ها جنگ به قربانی مادی و معنوی فیزیکی مردم و آبادانی یک ایلیت منتهی شده اند.

- نمیخواهیم مانند سربازان منافع دیگران برای حفظ منافع و به قدرت رساندن مجدد آنها و بیجارگی خود بجنگیم! چه راه حلی وجود دارد؟

ما در چه شرایط ذهنی قرار داریم؟

-ما جنگ نمیخواهیم و جنگ را بحیث راه حل نمیدانیم و توان تنها جنگیدن را نیز نداریم.

-ما در مورد اینکه چه میخواهیم و چگونه به آن باید برسیم (هدف- شیوه و ابزار رسیدن به آن)، باهم توافق نداریم.

شرایط مادی ما چگونه اند:

-از لحاظ مادی ما فاقد سازمان های ملی هستیم

-فاقد ابزار مادی برای مقاومت یا مبارزه مدنی هستیم.

-از لحاظ اقتصادی فاقد منابع معیشت و امکانات زیستی هستیم.

کمک های بین المللی نیز به دلیل فقدان بدیل سیاسی به نام مردم به طالبان صورت میگیرد و سیل کمکها چیزی را در دسترخوان مردم تغییر نداده است.

حقیقت انکار نا پذیر این است که در آنسوی هر مقاومت مدنی یا غیر مدنی و هر مبارزه سازمانها قرار دارند .

افغانستان هم اکنون نیز دارای احزاب سیاسی و سازمانهایی اند که از سال ۱۹۹۲/۱۳۷۱ تا کنون تنها برای دو هدف رزمیده اند: ۱. حفظ منافع گروهی، ۲. هدف دستیابی به قدرت و ثروت. احزاب دیگری نیز وجود دارند که به دلایل مختلف نتوانسته اند خود را در منظره سیاسی کشور مطرح سازند. علت این ناتوانی تنها در محیطی قرار ندارد که آنها مبارزه مینمایند.

ما دارای سازمانهای سیاسی و اجتماعی هستیم اما توانایی توأم سازی قدرت در سطح ملی را دارا نیستیم و باید آن را از راه گفتمان سیاسی ایجاد نماییم تا بتوانیم یک بدیل ملی متمایز با یک دید واحد ملی را بوجود آوریم. هر نوع شیوه مبارزه مستلزم چنین یک بدیل است. بنابراین گفتمان میان جامعه روشنفکری شرط ضروری گفتمان ملی است.

اکنون میدانیم که از نظر ذهنی و مادی در چه موقعیتی قرار داریم و میتوانیم برسیم: چگونه میتوانیم وضعیت کنونی را به یک وضعیت دلخواه تغییر دهیم و از کدام راه ها؟

بیشتر از سه راه وجود ندارد :

1. راه مقاومت و مبارزه مدنی فاقد خشونت: این راه میتواند از دوحه بگذرد.
2. مبارزه مدنی مختلط: این راه از میان کوچه ها و پس کوچه های کشور میگذرد.
3. راه مداخله مستقیم نظامی خارجی.

اکنون میرویم به سراغ نتایج مبارزه عدم خشونت در یک فضای نابرابر از نظر قدرت. زیرا ما در یک چنین شرایط قرار داریم و آنانی که از گفتمان ملی سخن میگویند با یک تحریکی روبرو است که مدعی است جامعه جهانی را در جنگ مسلحانه شکست داده است، تسلیحات باز مانده از نیروهای مسلح را با یک ذهنیت رزمی به ارث برده است. ذهنیت امارت طالبان با سه عنصر تقویت میشود:

1. آنها فکر میکنند در پیروزی آنان الله متعال دست دارد.
 2. آنان فکر میکنند که جامعه جهانی را در مبارزه اعلام شده علیه آنها شکست داده اند.
 3. آنها فکر میکنند جامعه جهانی و جامعه داخلی بدیلی بغیر از قبولی حاکمیت آنان ندارند. و تعامل سایر کشورها با امارت را گواه برآن میدانند.
- آنها این را نیز میدانند که ملت افغان نه تنها بدیل سیاسی ملی برای جاگزینی آنان ندارد و هرچه هست تاریخزده و بدنام است.
- بنابراین جامعه روشنفکری افغان با چنان یک طرفی روبرو هست.

نتایج تحقیقات یک دانشمند نشان میدهد:

تاریخ قرن بیستم مملو از نمونه هایی اند که نشان میدهند مقاومت مسلحانه بر ضد سیستمهای غیر عادلانه، دکتاتوری ها یا اشغال خارجی احتمال بیشتر دارند که خشونت بیشتری را موجب گردند. محقق از انقلابهای روسیه، چین و یا مبارزات ضد استعماری در افریقا و آسیا به عنوان مثال یاد مینماید.

اما این حقیقت را نیز خاطر نشان میسازد که این تاریخ شاهد مبارزات نیرومند عاری از خشونت نیز میباشد که برخی از آنها شناخته شده اند مانند مبارزه گاندیدر هند،

کمپاین حقوق مدنی مارتین لوتر کینگ (جونیر) در امریکا، در حالیکه تعداد زیادی از آنها بوسیله عامه مردم و محققان، نادیده گرفته شده اند.

در مقدمه گزارش خود بیان میدارد: هرچند نیروی مبارزه عاری از خشونت در شرایط نابرابریهای جدی قدرت، ضعیف و ناکافی به نظر میرسد، ثابت کرده است که وسیله خیلی استراتژیژیک در دست جمعیت‌های به حاشیه رانده شده (marginalised communities) است، برای باز آرای توازن ساختاری، عدالتخواهی و یا خودمختاری. (Véronique Dudouet, p. 238)

در نتیجه گیری محقق یاد شده میخوانیم:

While the limits of nonviolent strategies in extremely

violent situations such as mass slaughter and genocide need to be acknowledged, in most contexts of oppression and exploitation it might well be the only way to struggle for justice and democracy

in a peaceful and constructive way (Ibid., P. 259).

در عمل- ویرونیک مینویسد، مبارزات عاری از خشونت به ندرت به خودی – خود به حل برد-برد (win-win-solution) یعنی برد برای هردو طرف و روابط همکاری‌گرایانه پس از آن، در امتداد خطوط اصطکاک (conflict lines) منتج میگردد- شرایط دلخواه که چنین پروسه منطقی را ممکن گرداند خیلی به ندرت وجود دارند. وی از تجارب فسطین یاد مینماید که در بخش‌های ۴ و ۵ گزارش تحقیقی وی بیان شده اند. به قول وی این تجارب نشان میدهند: وقتی تصادمات وجود داشته باشند، گروپهای منقطب بر سر مسایل غیر قابل بحث باهم مخالفت مینمایند و صلح مثبت بصورت خود کار از دستیابی به بیلانس نسبی قوا ناشی نمیکردد، و مبارزه عاری از خشونت همواره موثر نیست تا جلو غلط فهمی‌ها و نفرت طرفین را مهار سازد. در چنین شرایط مذاکرات و حل تصادم به گونه ای که پراسیس متمایل باشد (process orientated)، همچنان ضروری میباشد تا بیان خواستها و منافع مشروع همه ی جوانب را تسهیل نماید. (Véronique Dudouet)

در اینجا بخصوص درسهای مهمی برای ما وجود دارند. خواستها و منافع مشروع تحریک طلبان کدام‌ها اند؟ این جوانب که با امارت میخواید مذاکره نمایند کیه اند و خواستها و منافع آنان کدام اند؟

در قسمت چهارم بر سه سوال اساسی:

1 چگونه میتوانیم اساس و میکانیزمیک گفت‌وگو ملی را ایجاد نماییم؟

2 .اهداف دور و نزدیک گفتن کدامها اند؟

3 . کدام شیوه های دست یابی به اهداف دور و نزدیک را میتواند برگزید؟

مکتب خواهیم کرد.

فهرست منابع

Ronald Duncan(n.d.). Selected Writing of Mahatma Gandhi.
London: Faber and Faber Limited.

Sharp Gene(1959).''The Meanings of Non-violence: A
Typology''(revised).The Journal of Conflict Resolution, Vol.3,No.1
Oslo.pp.41-66.

VéroniqueDudouet, Nonviolent Resistance in Power Asymmetries.
Retrieved from:

[www.berghof-
handbook.net/documents/publications/handbook_glossary.pdf](http://www.berghof-handbook.net/documents/publications/handbook_glossary.pdf)